

علم

از بيانات

حضرت ملجأ الامجاد و ملاذ الاوتاد العالم الصمداني و العارف السبحاني
المؤيد بالتأيدات الربانية و مبین الاسرار الالهية قطب العارفين و صالح
المؤمنين آية الله العظمى في الارضين المولي المؤمن

مولانا الحاج شيخ محمد حسن صالحعليشاه قدس الله سره العزيز

علم

حدیثی در معالم الاصول است و عجب این است که بعضی از احادیث هست که هیچ مناسبت با اصول و علم اصول ندارد ولی خیلی مهم است، یکی هم همین موضوع علم است. سؤال می‌کنند از حضرت رسول (ص): مال‌العلم؟ علم چیست؟ حضرت می‌فرمایند: "خاموشی". خوب این که می‌گوییم مایه همه ترقیات فقر است، فقر که ترقی ندارد، التفات به فقر است که باعث ترقی است. انسان تا متوجه نشود که چه احتیاج دارد، در صدد رفع آن بر نمی‌آید. این است که خدا به مردم می‌فرماید، به لفظ صریح هم می‌فرماید: همه‌تان فقرا باشید و خداوند غنی است! آن که دارد، داراست، اوست. حالا عنوان فقر هم همین است. وقتی که احتیاج پیدا شد، البته در صدد برمی‌آید و این هم لازمه‌اش این است که خاموش باشد. کسی که خودش رهبری ندارد، گوش نمی‌دهد و نمی‌فهمد؛ خوب در بعضی مجالس، بعضی اوقات هست که دونفری که با هم صحبت می‌کنند نمی‌توانند خوب بشنوند، نمی‌شنوند و اگر هم بشنوند نمی‌فهمند.

سپس سائل عرض می‌کند: بعد چیست؟ می‌فرماید: "استماع". استماع؛ یعنی، گوش دادن. در فارسی وقتی که می‌خواهیم بگوییم: فهمیدیم، می‌گوییم: گوش

دادیم. عرب، گوش دادن معمولی را، مثل این که در کوچه، ما حرف می‌زنیم یا کاری می‌کنیم، می‌شنویم اما دل نمی‌دهیم که چه می‌گوید یا چه گفتگوست، قابل آن نیست که فکر کنیم، این را می‌گویند: "سمع". ولی وقتی که یکی با یکی صحبت می‌دارد، گوش فرا می‌دهد که بفهمد و به قصد فهمیدن است، این را می‌گویند: "استماع". این هم به قولی سماع است. پس، اول انصات است بعد استماع، نه سماع؛ سماع نتیجه ندارد، غالباً می‌نشینند به مباحثات، به مذاکرات ولی درک حقیقت نمی‌کنند.

در همه مراتب این نفی و اثبات هست، حتی در نماز واجب که خواندن صورت آن جزء واجبات است؛ حمد و سوره و بسم الله هم دارد و بعد از تکبیرة الاحرام مستحب است که اعوذ بالله هم بگوید: اعوذ بالله مِنَ الشيطان الرجيم؛ یعنی، پناه می‌برم به خدا از شر شیطان. این، چون فرار است از دشمن و هنگام فرار باید آهسته و محرمانه باشد، ولی بسم الله پناه بردن است که باید آشکار باشد که بفهمیم به کجا پناه برده‌ایم. این است که مستحب است که اعوذ بالله را آهسته بخوانند و بسم الله را بلند بگویند. ولی این دو هم همان معنی استماع و انصات است. همین طور تولی و تبری هم نمونه همین در مرتبه خودش است. یعنی، اول این است که از غیر حق، از دشمنان حق، دوری کند؛ این دوری هم، به دل باشد نه به خیال ولی ما شیعه، غالباً خیال می‌کنیم عنوان لعن و سب لازمه مذهب است. لعن و سب هم نسبت به زمانها فرق می‌کند. درین زمان لعن و سب بسیار بد است. بله، به لفظ شرعی نمی‌گوییم حرام است، اما بسیار بد است. لعن و سب، ما مسلمانها را از هم دور کرده، هر دسته‌ای را از دسته دیگر؛ این بیشتر به واسطه همین بدگفتنهاست. اصلاً بدگفتن نسبت به هیچ کس مناسب نیست؛ خصوصاً در میان ما مسلمین، نزاع با هم بسیار بد است و دوری کردن است. ما فقط باید توجه به قرآن مجید داشته و آنچه در قرآن لعن آن رسیده یا از بزرگان دین که واقف بر حال آخر اشخاص هستند، وارد شده، همان طور بگوییم. مثلاً فرموده: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى**

الظَّالِمِينَ^۱. یا در اخبار است: اَللّٰهُمَّ اَلْعَنْ بَنِي اُمَّيَّةِ قَاطِبَةً، و ما نیز همان رویه را داشته باشیم.

این است که باز در اینجا هم اگر بخواهیم از دشمنان حق و اهل حق دوری کنیم، این باید آهسته باشد و خودمان بشنویم، محرمانه باشد. ولی آن که باید آشکار باشد، بستگی و پیروی است. این است که در همان بسم الله که جزء قرآن می باشد، اینجا باید تقریباً آشکار و بلند باشد. چون غالباً دیده شده اشخاصی که در جهت بستگی ملاحظه می کنند، بیشتر اذیت می شوند. برای این که شیاطین دشمنان راهند و بیشتر آنها را اذیت می کنند. این است که آشکار باید باشد. در همه مراتب این هست: صلوات و زکات، تولی و تبری هم، همین حکم را دارد. غالباً هر کدام در مرتبه خودش اثبات و نفی است.

باز عرض می کند: بعد از آن چیست؟ فرمود: بعد از شنیدن، آن وقت فهمیدن است. فهمیدن و دانستن. بعدش چه؟ می فرمایند: حفظ است. نه این که از این گوش به قول ماها بیاید و از آن گوش بیرون برود. چیزی که می شنود، بفهمد، و بعد هم حفظ و نگاهداری کند. باز عرض می کند: بعدش چیست؟ می فرمایند: عمل کند. چیزی که عمل نشد البته فراموش می شود، از بین می رود. چیزی که مشغول شد و فهمید و عمل کرد؛ این، البته می ماند. بله عمل کند. بعد از آن چیست؟ آن وقت می فرماید: بعد از این که خودش عمل کند، نشر هم می تواند بدهد. نشر؛ یعنی این که آن را می تواند به دیگران به قدر استعداد آنها بگوید، بفهماند، برساند. وقتی که خودش دارا شد که همه این شرایط مقدمه اش بود، اولش بود، بعد می تواند بفهماند، می تواند نشر هم بدهد و بگوید. ولی این بعد از فهمیدن و دانستن و عمل کردن است و بدون عمل و بدون این شرایط نمی تواند. این است که غالباً در اینها دقت نمی شود. به اسم، به لفظ، یک چیزی می شنوند؛ بعضی اشتباه می کنند، نمی فهمند،

۱. آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است (سوره هود، آیه ۱۸).

عمل نمی‌کنند و باقی می‌ماند امری که شنیدند ولی متوجه نشدند.

اکنون بی‌مناسبت نیست در موضوع جمعه که چندین جلسه قبل مذاکره بود که عبادت بزرگی برای مسلمین است و نعمت بزرگی است، مذاکره شود. البته این طور نیست که خود جمعه طبعاً امتیازی دارد، بلکه به حسب وضع است و اثر وضعی دارد. این، خود، مسلم است که همین طور که روز جمعه نزد ما مسلمین احترام دارد، در مذهب حضرت موسی، علیه الصلوة والسلام، روز شنبه بود. شنبه، روز سبت معین بود و این آثار عبادی هم بر آن مترتب بود و مادامی که تورات نسخ نشده بود، روز شنبه بود. بعد از آن که در دیانت حضرت عیسی، علی نبینا و آله و علیه السلام، نسخ شد، این، تغییر کرد و شنبه، یک شنبه شد. یک شنبه البته محترم بود مادامی که دیانت او بر حق بود (این عبارتی است که گفته می‌شود و اشتباه نشود که دین مال حضرت موسی است، خیر، دین مال خداست: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ؛ دین نزد خدا اسلام است. تسلیم شدن به امر خداست). پس دینی را که خدا توسط موسی فرستاد، دستوری را که توسط عیسی فرستاد؛ با دستوری که توسط آخرین سفیر و آخرین پیغمبرش محمد، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرستاد، نسخ شد. شنبه و یک شنبه را نسخ کرد و این حکم مجری است. بله فرمود که حکم خداست. ما که نماز می‌خوانیم به امر محمد، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نیست؛ امری است که از جانب خدا که محمد، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ابلاغ کرده و رسانیده، تبلیغ کرده است.

این است که در اسلام جمعه است. تفصیلش هم شب دیگری که مذاکره بود، شد که اسمش به فارسی "آدینه" است و به عربی "عزوبه" می‌گفتند. بعد از آن که اجتماع معین شد و نماز جمعه مقرر شد (جُمُعَة درست است نه جُمُعَة) به این نام خوانده شد. سوره‌ای هم در قرآن راجع به جمعه است که خیلی مهم است. اخبار و

احادیث هم در فضیلت جمعه خیلی زیاد است و بزرگان گفته‌اند که جمعه نعمت بزرگی است، مخصوصاً نماز جمعه. نماز جمعه فضیلت زیادی دارد و در واقع اسباب برکت و خیر دنیا و آخرت برای مسلمین است. هرچند که ما غفلت کرده‌ایم و در حقیقت همه چیز ما از بین رفته و در ما مسلمانها، فراموش شده است. حالا غفلتش از کجا است و چه شده است؟ میان علماء اختلاف است که آیا در زمان غیبت، نماز جمعه باز هم واجب است؟ بعضی می‌گویند: نه خیر، چون امام نیست که بخواند، پس حرام است. بعضی هم می‌گویند: مستحب است، که در زمان صفویّه به طور استحباب خوانده می‌شد. حتی مجلسی در زادالمعاد آن را مستحب نوشته، مستحبش می‌دانسته است. بعد، مرحوم آقای بروجردی واجب تخییری می‌دانستند (واجب تخییری؛ یعنی، نماز واجب است و مختیر است بین خواندن نماز ظهر و جمعه) و چون واجب تخییری است، نماز ظهر، عوض آن خوانده می‌شود. پس واجب است و اشکال نیست خوانده شود. یعنی، دلیل وجوب این است و همان‌طور که ذکر شد بعضی هم به طور استحباب می‌خوانند که در زمان صفویّه به طور عموم خوانده می‌شد و عمده جهتش هم، این بود که صفویّه، امام جمعه معین می‌کردند. شخص سلطان، امام جمعه تعیین می‌کرد. ولی این اختصاص به صفویّه داشت، چون صفویّه علاوه بر داعیه فقر و درویشی و ریاست طریقت، داعیه دیگری داشتند. آنها خود را دارای مقام نیابت شرعی می‌دانستند و لذا امام جمعه را در هر جا معین می‌کردند و دیگری هم غیر از او نباید می‌خواند و هرکسی هم که غیر از او می‌خواند یا این‌که برای نماز نمی‌رفت، مطابق قوانین شرعی تنبیهش هم می‌کردند.

به هر حال از آن زمان به بعد به تدریج کم شد تا این‌که در دوره ماکه در کل از بین رفته است و می‌بینیم که نیست.^۱ خیلی مختصر در بعضی جاها هست، چنانکه

۱. ولی اخیراً در رژیم انقلاب، امام جمعه برای هر شهری از طرف رهبر انقلاب تعیین می‌شود.

می‌گفتند: در قم مرحوم آقای خوانساری می‌خواندند. در مشهد هم می‌گویند: شیخ غلامحسینی هست که می‌خواند. به هر حال در گوشه و کنار هست ولی این مهم نیست برای این‌که در نماز جمعه هیچ‌کس مستثنی نیست، همه باید بروند به جز یک عده معین، مثل اشخاص کور و عاجز و مریض یا زنها که معافند. هم‌چنین نیست که یکی، یک جا بخواند، پیش‌نمازی بخواند و بیست نفر، سی نفر، صد نفر یا پانصد نفر به او اقتداء کنند؛ نه خیر، تمام اهل شهر باید بروند.

نماز جمعه این‌طور است و شکوه زیادی برای دنیا دارد، چون در اهمیتش بعدش هم در آیه مبارکه می‌فرمایند: ندای جمعه که بلند شد، شتاب کنید، بشتابید به ذکر خدا و خرید و فروش را واگذارید.^۱ بعد می‌فرماید: وقتی که تمام شد آن وقت متفرّق شوید و طلب روزی کنید از فضل خدا.^۲ این است که غالباً مخصوصاً برای ما این‌طور است که از صبح جمعه تا ظهر جمعه تا وقتی که نماز خوانده شود، معامله‌اش برکت ندارد. اگر معامله کرد و صد درصد هم نفع داشت، مع ذلک بی‌برکت است. ولی بعد از ظهرش، بعد از نماز، معامله‌ای که کرد چون خدا اجازه فرموده است و فرموده: *وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ*، این است که معامله‌اش، هم بابرکت است و خیر هم دارد؛ یعنی، از ظهر به بعد برعکس است.

خوب حالا هم که کمی تفاوت کرده ولی سابقاً این‌طور بود که تا ظهر مشغول معامله بودند، درهای دکان‌ها، همه، باز بود آن وقت بعد از ظهر می‌بستند. برای چه؟ برای تفریح، برای این‌که بروند به فلان خیابان به فلان جا و به فلان گردش. خوب، منظور شارع تعطیل و تفریح نیست بلکه عبادت است. وضع ما فعلاً طوری شده که احکام اسلام کاملاً زیرورو شده و فرمایش حضرت علی بن الحسین، علیه‌السلام، درباره ما مسلمین صادق است که وقتی علی بن الحسین، علیه‌السلام، از سفر شام برگشت، همه مردم مدینه به استقبال آمدند. از جمله عموی بزرگوارش

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ (سوره جمعه، آیه ۹).

۲. فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ (سوره جمعه، آیه ۱۰).

محمد بن الحنفیه نیز به استقبال بیرون آمد. از دور که دید، خودش را از مرکب به زیر انداخت و دوید خودش را به علی بن الحسین رساند. حضرت هم از آن طرف همین کار را کردند و به هر حال به یکدیگر رسیدند و معانقه و گریه زیادی کردند. به طوری که بعضی می‌گویند: هر دو تقریباً حالت غشی برایشان پیدا شد و افتادند. بعد او گفت: برادرزاده، برادرم را چه کردی؟ این عبارت معمول است، بله چه کردی؟ بعد که علی بن الحسین می‌خواست جواب بگوید که آنها چکار کردند، فرمود که ای عمو همین قدر بدان که سفارشاتى که خدا در قرآن و پیغمبر هم در زمان خودش برای مودت و محبت نسبت به ما اهل بیت کرده، اگر تمام مردم و امت را دستور می‌داد که به اهل بیت من هر چه می‌توانند اذیت کنند و صدمه زنند و بدی کنند، بیشتر از این نمی‌کردند. این خلاصه قضیه کربلا شد، تاریخی که خود علی بن الحسین، علیه السلام، ذکر می‌فرماید.

حال ما می‌بینیم که این سفارشاتى را که در قرآن و غیر قرآن برای احکام خدایی کرده‌اند، اگر به ما سفارش می‌کردند که به هر اندازه که می‌توانید با آنها مخالفت کنید، بیشتر از این نمی‌شد. ما مسلمانها هیچ چیز را سر جایش نگذاشتیم! نه جماعتی، نه جمعه‌ای، نه نمازی، نه خمسی، نه زکاتی، نه مودت و دوستی با یکدیگر، نه برادری و مهربانی، نه کمک کردن و مساعدت، همه‌اش را به عکس می‌کنیم. این است که واقعاً برای ما خیلی جای خجالت است، در نظر دنیا جای ننگ است. دنیا که از دور تماشا می‌کند که ما کیستیم و چه می‌کنیم، آیا به وظیفه خود رفتار می‌کنیم یا نمی‌کنیم؟ آیا ما اطاعت از پیغمبر و اوصیای پیغمبر داریم یا نداریم؟ که در همه موارد بر عکس می‌کنیم. خیلی ننگ دارد و جای خجالت است. به هر حال این که از بین رفته است. نماز جمعه هم همین طور از بین رفته!

از سابق این طور معمول بود که فقرا شبهای جمعه جمع می‌شدند. گفتیم: حالا روز جمعه هم جمع شوند و اگر هم می‌خواستند بمانند، باید نماز بخوانند. یک وقت یکی از ما پرسید که آیا فردا نماز جمعه می‌خوانید؟ عین این عبارت را از حضرت

صادق، علیه‌السلام، هم سؤال کردند که آیا برای نماز جمعه حاضر شویم؟ فرمودند: خیر. ما هم گفتیم: نه خیر، ما نماز جمعه نمی‌خوانیم، نماز ظهر می‌خوانیم. گفت: پس این همه تمجید که کردید، چه بود؟ گفتیم: حالا که نماز جمعه در مقابل بعضی نمی‌خوانیم، کافریم! اگر می‌خواستیم نماز جمعه‌ای هم بخوانیم، بیش از این، نسبت به ما بد می‌گفتند. این مربوط به آقایان علماء است که باید نماز جمعه بخوانند. آنها جلو روند ما هم واقعاً می‌رویم و اقتداء می‌کنیم.

مرحوم حاج ملاعلی سمنانی، اعلی‌الله مقامه، مرد بزرگواری بود، موقعی که از سفر مکه، از سفر حجّ مراجعت کرده بود، مرحوم آقا میرزا ابوطالب در سمنان بودند. روز جمعه‌ای بود که ما هم در آن‌جا بودیم. گفتیم: می‌خواهیم برویم به نماز جمعه. بعداً چیزهایی در تمجید از تصوّف گفتند، صحبت‌هایی می‌داشت راجع به تصوّف که گفتیم: نه، صلاح نیست نباید اسمش را هم آورد. ما که دو تا نیستیم. منتهی ما می‌گوییم: دلی هم داریم، ولی آنها دل ندارند. حرف دیگری نیست. والاّ همهٔ مسلمانها پیغمبرشان یکی است، بله ما می‌گوییم: اهل تسنّن هم مسلمانند و برادر اسلامیند، دیگر چه رسد به شیعه، خلاصه رفتیم به نماز جمعه. ایشان مسبوق شده بودند که ما آمده‌ایم. ما هم قبل از خطبه نماز رفته بودیم. بعداً که بنا به نماز شد، ایشان اظهار کردند به این‌که من نماز بخوانم و اصرار هم کردند در صورتی‌که من نسبت به ایشان بچه‌ای بودم. ستم کم بود؛ تقریباً بیست و سه ساله بیشتر نبودم. خجالت هم کشیدم که ایشان تعارف و اصرار کردند که تو جلو بایست و نماز بخوان. خوب، به این جور ملّایی واقعاً می‌توان اقتداء کرد. کسی که مجتهدی مسلمان و مسلم و معین است، مع‌ذلک برای شخصی که نام درویشی دارد و در نظر مردم که درویشی را موهون تصوّر می‌کنند، اصرار کنند که تو بیا نماز بخوان. این کسی است که پا روی نفس می‌تواند بگذارد. معلوم می‌شود که مرد بزرگواری بود. این است که البته من قبول ننموده و اقتداء کردیم، فقراء هم آمدند نماز جمعه را اقتداء کردند.

این است که نماز جمعه البته خوب است ولی ما نتوانستیم، یعنی، نمی‌شود هم که عملی کنیم. به فقراء هم، همیشه گفته‌ام حالا که روز نمی‌شود، شب جمعه را به دور هم بنشینند و به ذکر خدا مشغول باشند. این بود که در زمان مرحوم آقای شهید، ایشان شب جمعه را هم داشتند و در مسجد یا بیرونی نماز می‌خواندند و بعد از نماز هم به ذکر خدا می‌نشستند. کتاب چندان‌ی هم نبود لذا به ذکر خدا و توجه قلبی و ظاهری می‌گذشت. بعد هم چند نفری که از دهات خارج آمده بودند که نزدیک‌ترین آنها نیم فرسخ تا دو فرسخ است، اینها هم دیدند برگشتن به خانه‌شان زحمت دارد، شام هم برای آنها مختصری حاضر بود؛ هفت، هشت، ده نفری بیشتر نبودند که شامی هم برایشان تهیه می‌کردند تا این که یک سالی قحطی شد که ایشان حتی جوی را که به حیوانات خودشان می‌دادند آن را هم قطع کردند و فرمودند: آن را میان فقرا قسمت کنید؛ همین‌طور همه‌گندم انبارشان را هم به آنهایی که نداشتند از خودی و بیگانه دادند. شب جمعه‌ای هم (من کوچک بودم ولی خوب یادم هست) بعد از شام بیرون آمدند، جمعیتی از این مستحق‌ها و سائلین در بیرونی منتظر ایشان نشسته بودند که حدود ده، بیست نفر می‌شدند (ایشان گاهی تشریف می‌آوردند و اول نانی میان آنها قسمت می‌کردند و بعد تشریف می‌بردند به مجلس فقراء. یا این که در آخر که از مجلس برمی‌گشتند، چنین می‌کردند) فرمودند که این ناگوار ماست که ما غذا، در اینجا غذای پختنی بخوریم و آنها نان نداشته باشند و من بعد موقوف کردند. مرحوم آخوند کربلایی مآلعلی هم که اهل منبر بود بالای منبر به‌طور مزاح، حکایت حضرت عیسی و رفتن به آسمان را ذکر کرد و گفت که مانند حضرت عیسی که در آسمان چهارم رفت، شب جمعه‌ای داشتیم که رفت به آسمان چهارم. شب جمعه هم به واسطه وضعیتی آنها به آسمان چهارم رفت.

در زمان مرحوم آقای نورعلیشاه، ایشان در اوّل همان رویه را داشتند ولی بعضی شبهای زمستان، شبهای جمعه را نمی‌توانستند بیابند، سرما می‌خوردند.

رختخواب و جای خوابیدن هم آنقدر نبود، وسیله هم نبود راه هم که دور بود. لذا برای اهالی دهات فرمودند که شب را مبدل به روز می‌کنیم. شب جمعه را به روز جمعه مبدل کردند و روز جمعه نماز می‌خواندند؛ البته نماز ظهر و عصر را، نه نماز جمعه، و بعد هم ناهاری برای آنها مهیا بود. ناهار هم برای اشخاصی که در این‌جا، در این آبادی بودند، نبود.

ما هم، همان رویه را داشتیم و برای اشخاصی که از خارج می‌آمدند و نمی‌توانستند به منزلشان برگردند وسیله‌ای هم نبود و نداشتند و هوا هم سرد بود، اینها چند نفری می‌ماندند و غذایی برایشان همین جا تهیه می‌کردند. حالا کم‌کم بیشتر شده، هم مدت ماندنشان بیشتر شده هم آنهایی که می‌مانند. یکی از فقرا را هم که روزهای جمعه می‌آمد (کسی که از خانواده‌ای است که غالباً مخالف با فقر بودند و بعضی‌شان هنوز هم هستند و آن فقیر از خانواده‌شان بود) ملامت کرده و گفته بودند که یاد گرفته‌ای باز می‌روی به آب‌گوشت خوردن! چند وعده شد که او آمد و نشست و نماز خواند و بعد هم حرکت کرد. هرچه اصرار کردیم، گفتیم: حالا ظهر است، بمان. گفت: نه خیر. بعد معلوم شد که بر او ایراد گرفته‌اند که می‌روی برای آب‌گوشت خوردن و نمی‌ماند. از راه دور، پیاده حدود سه فرسخ راه می‌آمد و نمی‌ماند، نمازش را می‌خواند و می‌رفت برای این‌که همچنین حرفی درباره او نگویند، درباره برادرانش نگویند. خوب، اینها را هم حالا می‌گوییم و اصل مطلب معلوم می‌شود.

این رویه بود، حالا هم همین رویه را در بیدخت، آبادی‌ای که خودمان هستیم داریم؛ هفته‌ای یک بار قرار دادیم که چند نفری به تفاوت از هفت نفر، هشت نفر تا پانزده نفر، به‌طور متوسط تقریباً ده نفر دعوت می‌کنیم. ترتیبی هم دارند و نوبتی که دعوت می‌کنند از آنهایی که مال این آبادی هستند. ولی اشخاصی که از دهات، پای پیاده یا غیر پیاده، می‌آیند، اینها برای ناهار هستند هر تعداد که باشند. چون اگر بنا باشد که همه باشند که خوب، نه جا داریم و نه تهیه می‌توانیم بکنیم. هم برای

آنها زحمت است و هم برای ما. برای تهیه‌اش هم زحمت است. وقتی زحمت و تکلف هم پیدا شد آن حالِ محبت کم می‌شود؛ به فکر این می‌باشد که چه جور تهیه کند، چه کار کند، به کجا بنشینند که سرما نخورند، گرما نخورند. این است که برای آنهایی که از خارج می‌آیند چنین معمول داریم. حالا که سخن به اینجا رسید، گوییم که اگر بنا باشد همه به اینجا بیایند، خصوصاً بچه‌ها را بیاورند، خوب بچه‌ها را اگر می‌آوریم برای این که از سفرهٔ جمعه‌ای بخورند و بهره‌مند شوند، بهتر است یک تکه نان برایشان بردارند و ببرند. یکی، زمانِ مرحوم آقا (اسم نمی‌بریم که کجا) ظرفی آورده بود که از پیش ایشان برایش غذا بکشند. یکی از فقراء ظرف آب را آورده و گفته بود: اگر مقصود این است که از پیش ایشان باشد، ظرف آب را از پیش ایشان ببر، ظرف آب هم از همین جاست. چرا از این آب نمی‌خوری؟ حالا بچه‌ها را هم بیاورند به اندازه‌ای که اسم جمعه را بشنوند، ببینند، خیلی خوب است. این موضوع را دو، سه جمعه گفته و اظهار کرده‌ایم، ولی از آوردن بچه‌ها غیر از حواس‌پرتی و حرف و قیل و قال و بی‌ترتیبی و بدگذشتن برای خودشان، سود دیگری حاصل نیست. مقصود این که دیگر محتاج به گفتن بعضی حرفها نیست که حکایت رسید به اینجا و موضوع جمعه و وضع بیدخت و مرحوم آقا و این مذاکرات پیش آمد.